

«آتش در عرفان اسلامی و زرتشتی»

سیما شادالویی

پژوهشگر منطقه چهار آموزش و پرورش تهران

چکیده مقاله:

آتش در عرفان نماد نور، عشق، اشراق، خرد و پیوند با خداوند است که در عرفان جهانی عمومیت دارد و در عرفان اسلامی و زرتشتی نیز که بخش‌های اصلی عرفان ایرانی به شمار می‌آیند همین مطلب دیده می‌شود. آتش به صورت عشق در عرفان حضور یافته و در همه کشف و شهودهای عارفان همواره نور و آتش به نوعی دیده می‌شود. در دین زرتشت نیز همواره خدای یکتا پرستیده می‌شده و نور و آتش برترین جلوه حق قلمداد می‌شده است. آموزه‌های زرتشتی در اغلب ادیان تأثیر نهاده و به ویژه در ادیان ابراهیمی نقش آفرینی نموده است. خداوند در این ادیان نور دانسته شده و همواره به صورت نور یا آتش بر انبیاء و اولیاء و عرفا جلوه نموده است.

کلید واژه:

نور، آتش، عرفان، عشق، نفس، نیروانا، اشراق، کشف و شهود.

پژوهشگاه تحقیقات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیشگفتار

براساس مطالعات باستان شناسان، یک میلیون سال از زندگی انسان درمی گذرد و بزرگترین کشف در این دوره کشف آتش بوده که کشاورزی و صنعت را به پیش برده و انسان را از پختن غذا تا ذوب فلزات و پختن گل برای انواع سفال یاری رسانده و باعث گرد آمدن آنها در کنار آتش گردیده که نخستین اجتماعات بشری با این عامل وحدت پیدا شده است. آتش به پختن آجر و ساختن خانه‌های محکم و ذوب فلز برای تهیه شمشیر و نیزه و بیل و کلنگ یاری رسانده که همین عنصر آسمانی پیشرفت بشر را به سوی تمدن سرعت بخشیده است.

آتش در دین زرتشت و پیش از آن برای ایرانیان محترم بوده و چون هدیه‌ای آسمانی برای نجات انسان در نظر گرفته شده که «اجاق» واحدی برای خانواده و جامعه به شمار آمده که در معبدها روشن نگه داشته می شده و مقدس بوده است. در مصر باستان نیز آتش مقدس بوده و در مراسم خود آتش به پا می کرده‌اند. در میان قوم یهود نیز یهوه به وسیله آتش با موسی سخن گفته و در معابد آن آتش روشن می شده و ستایش می شده است. در نزد هندوان، خدای آتش پرستش می شده و واسطه بین مردم با خدایان بوده است. در چین باستان نیز خدای آتش تسووانگ است که مجسمه و تصویر او در خانه‌های آنها موجود بوده و پادشاهی به نام چونیونگ که آتش را کشف کرده از جمله خدایان است و نقش هوشنگ پادشاه پیشدادی را دارد و هر سال چینیان برای آن جشن برپا می کنند. خدای آتش در یونان باستان پسر زئوس به شمار آمده و پرستش می شده است. رومیان، خدای آتش را «وستا» دانسته و در معبدهای آن پرستش می شده است. آنها در هر خانه نیز آتش داشته‌اند و هر سال جشن آتش را به عنوان مراسمی مقدس برپا می کرده‌اند.

هنوز هم در جهان به آتش احترام می گذارند و در کلیساها تا معابد هندی، چینی، ژاپنی و غیر آن آتش برپا می شود. در ایران که از کهن ترین تمدن‌های جهان برخوردار بوده از دوران

باستان تا به امروز آتش مقدس بوده و «هم‌چنین در غالب شهرهای ایران و هم‌چنین میان کردان رسم است که آتش را در ردیف دیگر مقدسات دینی و ملی قرار می‌دهند و بدان سوگند می‌خورند. در بین بعضی از مردم ایران یکی از رسوم متداول است که بر گور بزرگان آتش می‌افروزند و در بیشتر خانه‌ها شب جمعه چراغ را تا بامداد روشن نگه می‌دارند. در سفره عقد باید شمع و مجمر آتش باشد و روشن کردن چراغ‌های مساجد یا تکیه‌گاه‌ها هنوز هم رسم است. در بعضی از دهات پس از مردن یکی از خویشاوندان، تا سه شب چراغ را خاموش نمی‌کنند و این عمل را باعث خشنودی روان در گذشته می‌دانند.^۱

در دین زرتشت خدای یکتا پرستش می‌شود و زرتشتیان هرگز آتش پرست نبوده‌اند، بلکه آتش را مقدس دانسته و به عنوان واسطه‌ای معنوی با عالم روحانی به شمار آمده که دعاهای انسان را با شعله‌های خود به سوی آسمان می‌برد. آتش آفریده‌ اهورامزداست و بلکه بهترین نمود و جلوه‌ خداست که باید ستایش گردد.

آتش در نزد هند و اروپایی‌ها مقدس بوده و در هند باستان «آگنی Agni» خدای آتش پرستش می‌شده است. در ایران باستان نیز «آتش»، اتر یا آذر هم‌چنین ایزدی است که او را پسر اورمزد به شمار آورده‌اند و آتش روشن نشانه‌ مرئی حضور اورمزد است. تقدیس و گرمی بودن بودن آتش ریشه‌ای کهن دارد. قرینه‌ هندی خدای آتش، آگنی است که در اسطوره‌های هندی رابط میان خدا و آدمیان است. در آیین‌های زرتشتی آتش مرکزیت دارد. به جز سه آتش مقدس آیینی و پنج نوع آتش مینوی، سه آتش یا آتشکده بزرگ اساطیری نیز وجود داشته که عبارت بودند از: آذر فرنیغ (آتش موبدان)، آذر گشنسب (آتش ارتشتاران) و آذر برزین مهر (آتش کشاورزان). این سه آتشکده به ترتیب در فارس، آذربایجان و خراسان به دست سه قهرمان زمینی یعنی جمشید، کیخسرو و کی گشتاسب تأسیس شده است.^۲

بیش از همه، عارفان ایرانی به این آتش پرداخته‌اند و معنا و باطن عقاید زرتشتی را دریافته‌اند و در شرح تائیه ابن فارض می‌خوانیم: «در آن آتش پرستیدن، من کل وجه، قصد و اراده و توجه ایشان به سوی غیر من نبود، از آن جهت که آن آتش را مظهر نور هدایت و الاهیّت من گمان بردند و به آن سببش پرستش نمودند، اگر چه ظاهراً صورت مقصد و توجه

۱- تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام، احمد تاج‌بخش، ص ۳۴۴.

۲- تاریخ اساطیری ایران، ژاله آموزگار، ص ۲۹.

ایشان در آن عبارت به سوی غیر من است از آن روی که مرا و نور الوهیت و هدایت مرا در آن آتش منحصر دانستند و به آتش مقید شمرند و ذات و نور هدایت و الوهیت من چون به هیچ چیزی مقید و در هیچ صورت منحصر نیست، پس آن معبود و مقصد و مقصود ایشان که مقید و منحصرش می‌دانند، غیر من بوده باشد اگرچه عقد نیت ایشان، قصد و عبادت به غیر نبوده است و آن توجه‌شان به غیر از جهت غلط حصر و تقیید، لازم آمده است و عذرشان در آن پرستش آتش، آن بوده است که یک باری آن کس که پیشوای ایشان بوده است، زرتشت نام، و ایشان او را پیغامبر گمان می‌برند، روشنایی و شعاع نور وجود و الاهیت مرا دیده است و آن را آتش گمان برده، پس او و قومش به سبب هدایت به شعاعی مقید و پرتوی از اشعه بی‌نهایت نور من و گمان انحصار نور بی‌نهایت من در آن اشعه، از نور مطلق من گمراه شده است.^۱ چنانکه اقبال لاهوری می‌گوید: «صوفیان ایرانی به اقتضای اصل زرتشتی خود، این عشق جهان‌گیر را آتش مقدس نامیدند که جز خدا، همه چیز را می‌سوزاند.^۲ همین دیدگاه زرتشتی نسبت به آتش در آثار نوافلاطونی و به ویژه فلوطین می‌توان دید که آتش را هیولی و ماده اولیه آفرینش دانسته‌اند. آنها عقیده داشته‌اند که آتش در هر جسمی هست و آتش حقیقی در عالم بالا وجود دارد همان عالم مُثُل افلاطونی که اصل آن را خرد دانسته‌اند که رمز تدبیر هستی است.

در عرفان و تصوف، آتش همواره دارای دو جنبه الهی و شیطانی بوده است. گویی هستی را آتش در نظر گرفته‌اند که در دو نقش ظهور و بروز داشته است، یکی خوبی و دیگری بدی، چنانکه جهان از دو بخش نور و ظلمت ترکیب شده و از اندیشه زرتشتی مایه گرفته که جهان صحنه نبرد خیر و شر است و خدای یکتا با این دو نقش، هستی را خلق نموده و بلکه هر دو جلوه حق هستند که بخشی نشان‌دهنده صفات ثبوتی خداوند یکتا و بخشی نماینده صفات سلبی او هستند. به همین دلیل آتش پیش از خلقت همه موجودات بوده است چنانکه در آموزه‌های اسلامی، شیطان از آتش خلق شده و اشاره به این مطلب دارد که آتش در آفرینش بدی‌ها و خوبی‌ها نقش آفرینندگی دارد.

۱- مشارق الدراری، شرح نائیه ابن فارض، سعیدالدین فرغانی، با مقدمه و تعلیقات سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۶۲۶.

۲- سیر فلسفه در ایران، محمد اقبال لاهوری، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، ص ۸۶.

آتش در نقش منفی خود در همه ادیان و شاخه‌های عرفانی دیده می‌شود که اغلب نماینده نفس اماره انسان است مانند آتش نمرود، آتش نفس، آتش شهوت و مانند آن.

بعد از آن این نار نار شهوتست کاندر و اصل گناه و زلتست
نار بیرونی به آبی بفسرد نار شهوت تا به دوزخ می‌برد^۱

این آتش‌های دوگانه به درون انسان نیز راه دارند یعنی خوبی‌ها و بدی‌های اخلاقی و نفسانی را نیز شامل می‌گردند. چنانکه نجم رازی می‌گوید: «دوزخ به حقیقت در توست و آن صفات ذمیمه نفس اماره است. چون نسیم صباى عنایت بر تو وزید و آتش صفات ذمیمه تو فرو مرد و نور توبه که از انوار صفت توآبی است در دل توجای گرفت، فریاد بر درکات دوزخ وجود بشری افتاد».^۲

و به گفته مولانا:

دلا اندر چه و سواسی که دود از نور شناسی بسوز از عشق نور او درون نار چون عودی
نه از اولاد نمرودی که بسته آتش و دودی چو فرزند خلیلی تو مترس از دود نمرودی
در آتش باش جان من، یکی چندی چونم آهن که گر آتش نبودی خود رخ آینه که زدودی^۳

این عارفان به آتش مثبت نیز اشاره کرده‌اند مانند «آتش دلبر» در گفته مولانا که اشاره به عشق دارد:

برو ای دل به سوی دلبر من بدان خورشید شرق و شمع روشن
در آ آتشش زیبرا خلیلی مرم از آتش نئی نمرود بد ظن^۴

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۲۷.

۲- مرصاد العباد، نجم رازی، ص ۳۵۶.

۳- کلیات شمس، ج ۵، ص ۲۴۸.

۴- همان، ج ۴، ص ۱۷۵.

و شیخ ابو اسحق کازرونی می‌نویسد: «هر که به آتش محبت سوخته شد، به هیچ آتش دیگر سوخته نشود، همچون ابراهیم خلیل - صلوات الله الرحمن علیه - که به آتش محبت حق سوخته بود و به آتش نمرود نسوخت».^۱

آتش و عشق

یکی از آتش‌های مثبت و خیر، آتش عشق است که فصلی کامل از آثار عرفانی را به خود اختصاص داده است. محبت نیز جلوه‌ای از این آتش دانسته شده و بلکه حرکت در هستی نیاز به گرما و محرک و شوق دارد و آن را آتش ایجاد می‌کند. عشق و عاشق و معشوق حقیقی خداست و به همین دلیل عشق را اصلی‌ترین ویژگی حق و انگیزه پیدایش هستی دانسته‌اند. چنانکه آتش در حقیقت همان نور است.

ما نیستانیم و عشقش آتشیست منتظر کان آتش اندر نی رسد

این نیستان آب ز آتش می‌خورد تازه گردد ز آتشی کز وی رسد^۲

عین‌القضات می‌نویسد: «هرگز خوانده‌ای که چون دوزخیان از دوزخ به در آیند، آتش ایشان را پاک کرده باشد و چون در بهشت شوند، هیچ مؤاخذ نباشند و قلم تکلیف گرد ایشان نگردد؟ این خود بهشت عموم باشد. دریغ! چه می‌شنوی؟ اما آتش دوزخ محبان دانی که چیست؟ ندانی! آتش دوزخ محبان، عشق خدا باشد. مگر از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: العشق عذاب الله الاکبر، گفت: عذاب اکبر، عشق خدا باشد. مگر که شبلی از اینجا گفت: العشق نار فی القلوب فأحرقت ماسوی المَحْبُوب». ^۳ البته این عذابی است که چون ابراهیم آنها را زبانی نمی‌رساند بلکه آنها را شیفته‌تر و پاک‌تر می‌گرداند. «وجه شباهت میان آن دو، در دو ساحت جسم و روان یا ماده و روح است. آتش هم صفت گرمی و حرارت بخشی دارد و هم

۱- فردوس المرشدیه، ص ۳۰۹.

۲- کلیات شمس، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳- تمهیدات، عین‌القضات، ص ۲۳۸.

صفت سوزندگی و نابود کردن اشیاء را. صفت گرمی و حرارت بخشی آن موجب تحرک است که خود ضد سردی و افسردگی است که موجب سکون است. صفت سوزندگی آن دو رو دارد: هم نابود می‌کند و از میان می‌برد، و هم خالص و بی‌آمیغ می‌کند. علاوه بر این خواص و صفات ذاتی، آتش نور و روشنی نیز دارد که تیرگی شکاف و روشنگر و راه‌نمای است. عشق نیز خواصی مشابه آتش دارد. در عاشق شور و حرارت و حرکت برای رسیدن به معشوق به وجود می‌آورد و مرکب تیزپایی است که سالک را در رسیدن به محبوب یاری می‌کند و هم از این روی است که ترکیب «براق عشق» در غزلیات مولوی به تکرار آمده است. همچنین عشق تمام علایق عاشق را می‌سوزد و از میان می‌برد و او را از یاد همه چیز جز یاد معشوق فارغ می‌گرداند. و همچنین عشق تمام کدورات نفسانی و صفات ذمیمه را در وجود عاشق از میان می‌برد و او را خالص و بی‌غش می‌کند، همان‌گونه که آتش با طلا می‌کند. دو صفت متقابل سوختن و ساختن که در آتش جمع است و مایه خیر و شر و نیش و نوش و رنج و شادی می‌گردد، در عشق نیز وجود دارد و در وصل و هجران، جفا و وفا و شادی و حزن ناشی از آن رخ می‌نماید.^۱ به همین جهت در آثار صوفیانه، همواره عشق، آتش خوانده شده است.

بر همین اساس عین القضاة می‌گوید: «عشق آتش است: هر جا که باشد، جز او رخت دیگری ننهد؛ هر جا که رسد سوزد و به رنگ خود گرداند.»^۲ و یا روزبهان بقلی شیرازی می‌نویسد: «عاشق اگر در عشق بکوبد، از آن شهیدش خوانند که به سیف غیرت در منزل ابتلا کشته شود و به آتش عشق و به احتراق در کتمان سوخته شود. گفت - علیه السلام - مَنْ أُحْرِقَ بِنَارِ الْعَشَقِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ شَهِيدٌ.»^۳ دیگر صفات مشابه عشق نیز آتش شمرده شده‌اند مانند شوق و ذوق و غیره. «شوق آتشی دان از لوايح مشاهده که چون شعله‌های آن در دل رسد، حجب خدائانی از دل بسوزد و به مشاهده جمال و جلال رحمانی رسد. قيل الشوق نار الله أشعلها في قلوب أوليائه حتى يحرق بها ما في قلوبهم من الخواطر والارادات و العوارض و الحجاب.»^۴

۱- تحفه‌های آن جهانی، مقاله تقی پورنامداریان، ص ۶۸۱.

۲- تمهیدات، ص ۹۷.

۳- عبهر العاشقین، ص ۹۹.

۴- همان، ص ۱۳۶.

آتش نماد عشق و خیر و پاکی است. چنانکه می‌تواند نماد عذاب و گناه و نفس باشد و به گفته مولانا:

چون گشاید با گشادم چون ببندد بسته‌ام
 گوی آتش خوشتر آید مر ترا یا کوثرش؟
 گوی میدان خود که باشد تا ز چوگان سرکشد؟
 همچو ابراهیم گاهم جانب آتش برد
 خوشترم آنست کان سلطان مرا خوشتر کشد^۱
 همچو احمد گاهم از آتش سوی کوثر کشد

به همین دلیل، آتش ابراهیم و آتش نمرود در برابر همه قرار می‌گیرند و در حقیقت جهان عرصه مبارزه این دو آتش است که ریشه زرتشتی دارد مانند همان ماجرای درویشان در مثنوی که خدا را با دستی از آتش و دستی از آب کوثر ترسیم می‌کنند و برعکس عمل می‌کنند یعنی هر که در آتش برود آب می‌بیند و هر که در آب، آتش:

بانگ می‌زد آتش، ای گیجان گول
 چشم بندی کرده‌اند ای بی‌نظر
 من نیم آتش منم چشمه قبول
 در من آی و هیچ مگریز از شرر
 ای خلیل اینجا شرار و دود نیست
 چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای
 جان پروانه همی دارد ندی
 کای دریغا صد هزارم پر بُدی
 تا همی سوزید ز آتش بی‌امان
 بر من آرد رحم جاهل از خری
 من برو رحم آرم از بیش دری
 خاصه این آتش که جان آبهاست
 کار پروانه به عکس کار ماست
 او ببیند نور و در ناری رود
 دل ببیند نار و در نوری شود

۱- کلیات شمس، ج ۲، ص ۱۲۲.

این چنین لعب آمد از رب خلیل تا بینی کیست از آل خلیل
آتشی را شکل آبی داده‌اند و ندر آتش چشمه‌ای بگشاده‌اند^۱

خدا و آتش

آتش در تفسیر عرفانی آن همان نور است که در برابر ظلمت قرار دارد. خدا نور است و همه موجودات که تجلی حق هستند، جلوه‌های همان نور هستند و غیر از نور چیزی وجود ندارد. در ادیان مختلف به ویژه در نزد دین یهود، مسیحیت و اسلام، نور و خدا و آتش در بسیاری از ماجراها در کنار هم قرار می‌گیرند.

فَلَمَّا آتَتْهَا نُودِيَّ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (س ۲۸، ۳۰) موسی به کسان خود گفت: آتشی دیدم. چون نزد آتش آمد، از کناره راست وادی در آن سرزمین مبارک از آن درخت ندا داده شد که: ای موسی من خدای یکتا پروردگار جهانیانم. خداوند به صورت آتش بر موسی ظاهر شده و یا اینکه خداوند در آتش تجلی نموده و موسی پیام داده است و یا اینکه باید گفته شود تنها چیزی که صلاحیت دارد در هستی جلوه مستقیم خداوند به شمار آید نور و آتش است.

در عرفان یهودی و مسیحی همین عقیده دیده می‌شود. یوهانس تاولر (حدود ۱۳۶۱-۱۳۰۰ م) می‌گوید: «روح القدس به سبب عشق سوزان و شعله محبت خود، حقیقی می‌شود که در نفس، آتش برپا می‌کند. این آتش، بوارقی ساطع می‌کند که سبب عطش نفس در طلب خداوند می‌گردد و محبت عمیق به خداوند را سبب می‌شود...^۲ در قرآن و تورات و انجیل مواردی شبیه به هم درباره داستان زندگی پیامبران به ویژه حضرت موسی دیده می‌شود.

«همچنین در آیات «اذ قال موسی لاهله انی انست ناراً (س ۲۷، ۷) فلما جاءها نودی أن بورک من فی النار (س ۲۷، ۸) یا موسی انه انا الله العزيز الحكيم (س ۲۷، ۹)، با نزدیک شدن به آتش، موسی خطاب را می‌شنود. یک بار از درون شجره و یک بار از درون آتش. آتشی که با آن آشنایی و به آن انس یافته بود: انی انست ناراً. ابن عطا در تفسیر این آیه می‌گوید: «تو در

۱- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۳۰.

2- Tauler, Josef Schmidt, Introduction, in jobennes Tauler, Sermon 19. P. 72.

ظاهر آتش نگرستی و به آن انس گرفتی و در حقیقت آن آتش نبود بلکه انوار بود. اُنس تو به آتش زایل شد و تو را به انس به منور آن مخصوص کردم و با تو سخن گفتم و تو را در وقت کلام ثبات بخشیدم»^۱. معاصر ابن عطا، سهل بن عبدالله تستری نیز پیامبران را در (رؤیت نور و نار) به درجاتی تقسیم می‌کند، و در این میان موسی در وسط نار است و به این وسایط مشغول شده و خدا او را سرزنش می‌کند که به نور نپردازد به منور مشغول شو و این منم منور نور»^۲.

ادیان مختلف تحت تأثیر دین زرتشت قرار گرفته و به نور و آتش احترام نهاده‌اند حتی نیروانا در دیدگاه بودا که ذات بی‌مرگی خوانده شده، تحت تأثیر آموزه‌های زرتشتی بوده است. بودا در یکی از گفتارهای خود، معروف به سوره آتش می‌گوید: «ای رهروان، همه چیز در آتش است. چگونه چیزها در آتش‌اند؟ چشم در آتش است، شکل‌ها در آتش‌اند، دانستگی چشم در آتش است، تماس چشم در آتش است، و احساسی که از تماس چشم با شناسه آن پیدا می‌شود، چه خوش، و چه دردآور، یا نه خوش و نه دردآور، آن نیز در آتش است. چیزها از چه در آتش‌اند؟ من می‌گویم که از زاییده شدن، مرگ، پیری، اندوه، زاری، رنج و غم و نومیدی است که چیزها در آتش‌اند (MN9) رهروی که راه هشتگانه جلیل را پیموده و به خاموشی این سه آتش توفیق یافته سردی و آرامش را می‌شناسد: «تو ای بانوی ارجمند، شادمان و آرامی! آسوده‌ای، جامه خود بافته‌ات را پوشیده‌ای، هواهای سرکش درون تو آرامند. تو اکنون سردی، آرامش نیروانه را می‌شناسی (Thig 16) آرَهت می‌کوشد که از آن چه جاوید نیست آزادی یابد و به ذات بی‌مرگ برسد. نیروانه چون ذات بی‌مرگ، جاودانه و خواستنی، و شادمانی است»^۳.

را هشتگانه جلیل بودایی به سه آموزش تقسیم می‌شود که شامل برترین سلوک، برترین یکدلی و برترین فراشناخت است. «مرا از برترین سلوک جلیل، سه گام از هشت گام راه جلیل است. یعنی راستی و درستی در گفتار، در کردار و در زیست»^۴ این همان آموزه‌های اساسی

۱- حقایق التفسیر، سلمی، برگ ۱۴۴ الف.

۲- نشانه شناسی تفسیر عرفانی، مریم مشرف، ص ۲۶۷.

۳- بودا، ع پاشایی، ص ۱۰۴.

۴- همان، ص ۲۸۰.

زرتشت است. «در انجمن بوداییان سری لنکا، پیچا و اوپه سم پدا شرایطی دارد که طالبان «آیین» باید به آن‌ها گردن نهند: ... ۳- اگر مشتاق آیین از مرتاضان گیسو بافته آتش پرست است برای او گذراندن دوره چهار ماهه آزمون لازم نیست. زیرا که آنان خود بسته به آیینی هستند که به اثر کرمه معتقد است.»^۱

در همه ادیان کشف و شهودها و دریافت‌های معنوی با نور یا آتش بوده است. در عرفان و تصوف چنین شهودهایی به فراوانی دیده می‌شود. ریچارد رول (متولد ۱۲۹۰ م) عارف انگلیسی می‌گوید: «به راستی گرم و داغ بود، نه تخیلی بود و نه از روی پندار، تو گویی که چنین بود که واقعاً آتش است. من به این نحو که حرارت می‌جوشید و فوران می‌کرد به حیرت فرو رفتم و متعجب از آن بودم که چگونه این احساس تازه، منجر به خوشی و راحتی وصف‌ناپذیر و بزرگتری شده است. می‌بایست احساس باطنی و قلبی خویش را کتمان می‌کردم تا یقین یابم که هیچ علت جسمانی برای این واقعه وجود ندارد! اما به یک باره دریافتم که این از باطن من می‌جوشد و این آتش عشق بدون سبب است ... اگر ما انگشت خود را به نزدیک آتش بریم، حرارت را احساس می‌کنیم، درست به همین نحو، نفس نیز از آتش عشق، حرارت خالص را احساس می‌کند.»^۲

آتش در قرآن

در قرآن، آتش به دو دسته اصلی تقسیم می‌شود، آتش سودآور، خیر، خوب، معرفت و هدایت، کرامت و سلامت بخش و دسته دوم آتش زیان‌آور، عقوبت، مذلت و بدی که از همان دیدگاه دوگانه گرای زرتشتی حکایت دارد، چنانکه میدی می‌نویسد: «رب العالمین در قرآن شش آتش یاد کرد: یکی آتش منفعت، قوله: افر ایتم النار الّتی تورون (س ۵۶، ۷۱)؛ دگر آتش معونت، قوله: قال انفخوا حتی اذا جعله ناراً (س ۱۸، ۹۶)؛ سه دیگر آتش مذلت، قوله: خلقتنی من نار و خلقته من طین (س ۳۸، ۷۶)؛ چهارم آتش عقوبت: النار وعدھا الله للذین کفروا (س ۲۲، ۷۲)؛ پنجم آتش کرامت: قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً (س ۲۱، ۶۹)؛ ششم آتش معرفت و هدایت، قوله: انی آنست ناراً (س ۲۷، ۷)؛ عامه خلق از آتش منفعت معیشت یافتند، کقوله

۱- همان، ص ۲۶۱.

2- Richard Rolle, The Fire of Love, pp. 88-9.

تعالی: نحن جعلناها تذكرة و متاعاً (س ۵۶، ۷۳)، ذوالقرنین از آتش معونت، نظام ولایت یافت: قال هذا رحمة من ربی (س ۱۸، ۹۸)، ابلیس از آتش مذلت لعنت یافت: و انّ علیک لعنتی (س ۳۸، ۷۸)، کافر از آتش عقوبت مزید عذاب یافت: کَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَا هُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ (س ۴، ۵۶)، ابراهیم از آتش، کرامت و سلامت یافت: قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم. موسی از آتش معرفت و هدایت قربت یافت: و قرّبناه نجیاً (س ۱۹، ۵۲) موسی را باوّل ندا بود نودی (س ۲۰، ۱۱) و بآخر نجوی بود و قرّبناه نجیاً. باز مصطفی عربی (ص) به اوّل چه بود؟ اسری بعیده (س ۱۷، ۱) باوسط چه بود؟ عند سدرۃ المنتهی (س ۵۳، ۱۴) و بآخر چه بود؟ دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی.^۱

از نظر میبیدی «آتش منفعت برای عموم مردم فایده بخش است. آتش معونت در موارد خاصّ یاری بخش است. آتش مذلت، ویژه ابلیس است. آتش عقوبت ویژه کفار است و آتش کرامت مخصوص ابراهیم و آتش معرفت خاصّ موسی است و مربوط به زمانی که موسی در بیابان به دنبال آتش بود. آتشی را از دور دید و به دنبال آن رفت و در آتش، کلام الهی را شنید.»^۲ در قرآن درباره نور و آتش مطالب جالب توجهی دیده می‌شود که در ماجرای زندگی ابراهیم (ع) و موسی (ع) بیش از همه گفته شده است.

در قرآن مجید مانند دیگر کتب آسمانی، خداوند نور است

در سوره نور آیه ۳۵ آمده: «الله نور السموات و الارض» خدا نور آسمان و زمین است. یعنی هستی در حقیقت غیر از نور خدا چیزی نیست. دیگر موجودات به اندازه‌ای که از نور بهره دارند وجود دارند و گرنه به خودی خود تاریکی هستند بلکه هیچ نیستند و جز خدا چیزی وجود ندارد و نور ندارد. در روایات نیز به این مطلب اشاره شده است. در کشف الاسرار هم آمده: «مصطفی درباره این نور گفته: عالمیان مثنی خاک بودند در تاریکی خود بمانده، و در نهاد تیرگی سرگردان مانده؛ و در پرده آفریدگی ناآگاه مانده! همی از آسمان ازلیت باران انوار سرمذیت باریدن گرفت! خاک خوشبو گشت و سنگ گوهرگشت و رنگ آسمان و زمین دیگر گشت! لطیفه‌ای پیوند آن نهاد گشت و خداوند از نور خود پرتوی بر آن پاشید. پرسیدند: این

۱- کشف الاسرار، میبیدی، ج ۷، ص ۱۸۷.

۲- نشانه شناسی تفسیر عرفانی، مریم مشرف، ص ۲۸۳.

نور را چه نشانی‌ها است؟ گفت: چون سینه به نور الاهی گشاده شود، همّت عالی گردد، غمگین آسوده شود، دشمن دوست گردد، پراکندگی به گردآوری بدل شود، بساط بقا بگسترده، فرش فنا درنوردد، زاویه اندوه را درببندد، باغ وصال را دربگشاید.^۱

یکی از کهن‌ترین دیدگاه‌های تفسیر عرفانی در تفسیر تستری دیده می‌شود. «تستری جهان ازل و ابد را در نور مجسم می‌سازد و نور در عین حال مظهری الاهی است، سرنوشت نهایی انسان، که در ابد، انسان جذب تجلی او می‌شود همانگونه که در زمان بی‌آغاز ازلی چون ذره‌ای از پرتو او (نور الاهی) در وجود آمده است. خدا چون نور، آشکار و دست نیافتنی است. تستری این وجود نورانی را به سه عنوان می‌نامد: ربّ: خدای میثاق ازلی که به وحدانیت خود شهادت داد. الله: خدای آفرینش که علم او بر همه موجودات سابق است و حقّ: یا حقیقت متعالی که خدای است که در آخرت تجلی می‌کند، و رو در روی بشر قرار می‌گیرد.^۲ تستری سمبولیسم نور را در آگاهی عرفانی خود تحقق بخشیده، عارف در اندرون وجود خود (سرّ النفس) خدای واحد را ادراک و دریافت کرده در وجود خود این گذشته ازلی و آینده ابدی را تجربه می‌کند. نفس می‌تواند از طریق عقل با نور الاهی یکی شود و این نقطه‌ای است که افکار فلسفی و گنوستیک (باطنی) در آن وحدت می‌یابد، یعنی اتحاد با نور اعلی.^۳

چنین اندیشه‌ای درباره نور و آتش از ایران باستان سرچشمه گرفته و در سراسر جهان به پیش رفته است. در یونان فیثاغورث، هراکلیت و افلاطون وارث این تعالیم بوده‌اند و در همه تمدن‌ها و ادیان گذشته قابل پیگیری است. بسیاری این مطلب را ریشه‌یابی کرده و نوشته‌اند: «در باور هندو ایرانی، آتش، هم پدیدآورنده کیهان است هم از ورای ستارگان و نور خورشید در کیهان حضور دارد و خورشید نیز به هُرم آتش صبحگاهی می‌دمد.»^۴ در دین اسلام و در قرآن مجید نیز تأثیر همین اندیشه دیده می‌شود.

بررسی نور و آتش در قرآن مجید نیاز به تفسیرهای جامع و نوینی دارد که با توجه به آموزه‌های ادیان دیگر به ویژه دین زرتشتی باید انجام شود. بسیاری از صاحب‌نظران به بررسی

۱- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبدالله انصاری، امام احمد مبینی، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲- تفسیر، تستری، ص ۱۸۵.

۳- نشانه‌شناسی تفسیر عرفانی، مریم مشرف، ص ۲۲۹.

۴- روشنان سپهر اندیشه، شیوا کاویانی، ص ۱۲.

تاریخی «نور» پرداخته‌اند. «آراء مربوط به نور ازلی و انسان کامل که جهان براساس طرح او به وجود آمده است و منبعث از او است، ریشه‌هایی در عقاید کهن ایرانی دارد. در عقاید مانوی نیز نخستین آفریده نور است... مفهوم مانوی اولین نور در آمیزش با مفهوم ایرانی و زرتشتی اولین انسان که عالم هستی از وجود او برگرفته شده. در آمیزش با عقاید اسلامی در وجود اسطوره‌ای پیامبر اسلام تجلی یافت... نور ازلی در نگاه ایرانیان پیش از اسلام همان خره یا فرّ ایزدی است که از نسلی به نسلی منتقل می‌شود. ماسینیون نشان داده است که عقاید کهن ایرانی فرّ ایزدی را به طور خانوادگی و نسل اندر نسل در یک خاندان قابل انتقال می‌دید و اساس نظام شاهنشاهی ساسانی نیز بود چگونه در عقاید شیعه امامیه نفوذ کرد.»^۱ این فرّ ایزدی یا نور الهی در امامان و ولی و نور اقرب در نظر سهروردی ادامه می‌یابد و در اندیشه اسلامی این نور محمدی همان اول ما خلق الله است که از طریق حضرت فاطمه (ع) به فرزندان او می‌رسد.

در نجوم و ستاره‌شناسی کهن نیز که براساس عناصر چهارگانه آتش و با دو خاک و آب تقسیم‌بندی شده بود. در بالاترین مرتبه عنصر آتش قرار داشته که رو به بالا بوده و سرشت بهرام را آتشین می‌دانسته‌اند و آب در پایین‌ترین طبقه قرار می‌گرفته و صور فلکی آبی خانه‌های پایین هستند. همچنین در ایران باستان روز هجدهم هر ماه که مربوط به «رشن» است او فرشته موکل بر آتش می‌باشد و آن روزی مبارک و سعد و مناسب برای سفر و کشاورزی و شروع هر کاری است.

در زات سپرم هم آمده که: «فرّه زرتشت به شکل آتش از آن اسر روشنی (روشنی ازلی که جایگاه اورمزد است، روشنی بی‌پایان) فرود آمد، به آن آتش، که پیش او بود، آمیخت. از آتش اندر مادر زرتشت آمیخت. سه شب در همه گذرهای اطراف خانه، به شکل آتش پیدا بود (متجلی بود)، راه گذران، نوری بزرگ همی دیدند.»^۲ درباره زرتشت که در کوه انزوا طلبیده بود گفته‌اند: «در نهایت کار به وسیله آتش آسمانی سوخته شد: مدتی گذشت، لهیب سوزانی از آتش بر کوه فرود آمد و کوه یک پارچه شعله‌ور گشت... زرتشت از میانه آتش نمودار شد و

۱- نشانه شناسی تفسیر عرفانی، ص ۲۴۶، مصائب حلاج، ماسینیون، ص ۱۵۴.

۲- تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، هاشم رضی، ص ۲۱۹.

برای‌شان سخن گفت و دعوت‌شان به راستی و درستی کرد.^۱ این همان آتش عشق است که موجب روشنی و داشتن فره است. آتش معرفتی که زرتشت با آن روشن می‌شود و تمثیل آتش و آتشکده به عنوان معبد و خانقاه از آن زمان در عرفان ایرانی پابرجا می‌ماند. شیخ نجم‌الدین رازی می‌گوید:

«اول که شرر آتش عشق از قداح‌های: فأحببت ان اعرف، برخاست، هنوز نه عالم بود و نه آدم... چون در این عالم کبریت صدق طلب را که به حقیقت کبریت احمر است آتش افروز آن شرر می‌کند، شرر آن آتش که نتیجه یحبهم است مشتعل می‌شود، آن جمله را عشق خوانند. عشق صفت آتش را دارد و سیر او در عالم نیستی است.»^۲

در اسطوره‌های زرتشتی و در ماجرای سیمرغ، آتش جایگاه خاصی دارد. «غذای او آتش است و هر که پری از آن بر پهلوی راست بندد و بر آتش گذارد از حرق ایمن باشد.»^۳ از طرفی در توصیف تن و جان در دین زرتشت مشاهده می‌شود که تن هنگامی که می‌میرد، جان به سبب سرشت آتشی که دارد، از زمین به مینو می‌رود به آتش می‌آمیزد، جان دارای سه آتش است که جایگاه آنها در مغز و دل و شکم بوده و هر کدام وظایفی چون احساس، نظم بدن و جذب و دفع مواد را به عهده دارند. سه آتش چون سه روح (طبیعی، حیوانی و نفسانی) مانند آتش آذرفرنبغ آتش حامی موبدان، که در دل است و آذرگشنسب حامی ارتشتاران که در شکم و آذر برزین مهر حامی کشاورزان است.

در مسیحیت و انجیل نیز ماجرای نور و آتش دیده می‌شود. در کلیسای شرقی «راه خدا به عنوان نور بود و آن چیزی است که در مواظق قرون چهارم و پنجم منسوب به ماکاریوس، مرشد صحرائی مصری، آشکارا بیان شده است. نفس که از زیبایی ناگفتنی جلال نور چهره مسیح کاملاً روشن شده است، به اشتراک کامل در روح القدس نایل شده و قابلیت یافته است که محل عرش خدا باشد... عیسی که روی کوه تابور در ایالت جلیل تغییر هیئت یافت، نیرومندترین نماد عرفان نور است... هنگامی که آن نور می‌آید، آدمی را از شادی پر می‌کند و هنگامی که می‌رود، وی را رنجور می‌کند. به من نزدیک می‌شود و مرا به آسمان می‌برد آن

۱- گزیده‌های ذات سپرم، ص ۲۱.

۲- رساله عشق و عقل، شیخ نجم‌الدین رازی، ص ۶۲.

۳- حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۴۳۷. (۱۳۸۴، تهران، انتشارات بهجت)

مرواریدی (گرانبها) است (متی ۱۳: ۴۶). نور مرا فرا می‌گیرد و مانند خورشید پرتو می‌افکند. (شمعون، مفاوضات ۱۶: ۳).^۱ در رساله اول یوحنا (۱: ۵) نیز آمده که: «خدا نور است.»

درشایست و ناشایست از اوستا نقل شده که آتش خود هرمزد است و کسی که در گیتی آتش را خشنود کند، در جهان مینوی و بهشت، به روشنی و آتش مطلق که هرمزد است می‌رسد و با او یکی می‌شود، همه روشنی، عشق و نور می‌گردد. در بند ۱۳ آمده که پس از آتش که مظهر مینوی اردیبهشت است، از آهن گداخته یاد می‌شود که «شهریور امشاسپند در جهان مینوست و مظهرش در جهان مادی یا گیتی است. آن کس که به معرفت رسید و در گیتی مظهر خداوند و خلیفه او شد و به آتش عشق رسید و در آن گداخت و نسوخت و با آتش یکی شد، که خود هرمزد است. آتش مادی و ظاهری و نفس اماره و وسوسه اهریمنی او را نمی‌سوزاند.»^۲

این همان دیدگاهی است که هاتف بیان کرده است:

دوش از سوز عشق و جذبۀ شوق	هر طرف می‌شتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم	سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور، خلوتی دیدم	روشن از نور حق، نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب	دیده در طور موسی عمران
ساقی آتش پرست و آتش دست	ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش	سوخت هم کفر از آن و هم ایمان ... ^۳

در دین زرتشت «آتش و نور، نشانه و رمز وجودی خداوند، انوار تابنده از آن ذات اقدس، معرفت و عرفان، شناخت حکمت و راه رسیدن به ذات حق باری تعالی هستند. چنانکه سه‌روردی می‌گوید آتش دارای ذاتی شریف است، درباره نور اتفاق نظر دارند فارسیان درباره

۱- یهود، مسیحیت و اسلام، اف، ئی پیترز، ترجمه حسین توفیقی، ج ۳، ص ۳۴۰.

۲- شایست و ناشایست، ترجمه کتابیون مزداپور، ص ۳۸، حکمت خسروانی، ص ۳۰۹.

۳- دیوان هاتف اصفهانی، ص ۲۸.

آن که آتش رمز وجودی اردیبهشت می‌باشد و آن نوری است قاهر، که آتش از آن افاضه می‌شود. زرتشت در طلب آن است که به وسیله اردیبهشت، آنچنان به عرفان و شناخت و حکمت والا دست یابد تا بتواند به میانجی بهمن، به بارگاه قدس نورالانوار وارد شود.^۱ در یسنا آمده: «آتش، پسر اهورامزدا را می‌ستایم ... و همه آتش‌ها را می‌ستایم.»^۲ در نزهت نامه علائی آمده: آتش، از چهارگونه است: یکی این است که به کار می‌دارند در مصالح خویش و این طعام و علف خورد و آب نخورد، و دیگر آن است که در سنگ باشد نه طعام خورد و نه آب، سیم آن است که اندر نبات است، که آن را برویاند و از سرما نگاهش دارد و طعام نخواهد و آب خواهد. چهارم حرارت عزیزی است که در حیوان باشد هم طعام خواهد و هم شراب.^۳ سه‌روردی آتش را در دین زرتشت آتش معرفت می‌داند که عارف را در خود می‌سوزاند و به فناء فی‌الله می‌رساند.

در کلیات شارستان چهار چمن و در آئینه آیین آمده که زرتشت، آفریده اوّل را گویند و اینکه نور ایزدی و پرتو حقّ است. او آتشی (علم الهی) در دست دارد که دست او را نمی‌سوزاند و با آن به نزد گشتاسب می‌رود و آتش را به گشتاسب می‌دهد و دست او را نیز نسوزانید. چنانکه گفته‌اند نام زرتشت، ابراهیم بود و هر جا که از آتش گفته شده، مراد از ابراهیم، زرتشت است. چنانکه یک مرتبه دوران سرون، زرتشت را به آتش انداخت، آسیب و ضرر بدو نرسید، سپس دوران سرون را نمرود گویند.^۴ در روایات منظومی که از داستان زرتشت در دست است و در کتاب روایات داراب هرمزدار و مانند آن ثبت است در مورد آتش سروده شده:

همین آتش نگهدارد جهان را زنور او بود خرمیت مهان را
یقین می‌دان که این نور الاهیست دل ما بهر این داده گواهی

۱- حکمت خسروانی، ص ۱۴۳.

۲- یسنا، ۷ / ۲۵.

۳- نزهت نامه علائی، شهرمدان بن ابی‌الخیر، ص ۲۸۸.

۴- متون شرقی و سنتی زرتشتی، هاشم رضی، ج ۱، ص ۲۴۴.

زگفتار خدا بشنو تو این پند به ما گفتا زبهر این آشومند^۱

در زراتشت نامه نیز که سروده کی کاووس کی خسرو داراست در ماجرای زندگی زرتشت آمده که او را در آتش انداخته‌اند:

یکی آتشی زو برافروختند زراتشت را در وی انداختند

به فرمان یزدان فیروزگر مراو را نیامد ز آتش ضرر

همان آتش تیز چون آب شد بدو در زراتشت در خواب شد^۲

و در ماجرای دیدار زرتشت با خداوند مانند داستان حضرت موسی است که:

از آنجایگه باز چون بنگرید یکی کوه از آتش فروزنده دید^۳

در امان التّواریخ نیز آمده است که زرتشت در هنگام به دنیا آمدن خندیده «دوران سرون» قصد داشته که کودک را بکشد و بالاخره در هیزم بسوزاند. «هنگامی که شراره برافروختند و رفتند آن خرمن هیزم آتش گرفت و همه بسوخت و جاودان نیز به جایگاه خود عودت کرده و به این خیال که زرتشت نیز سوخته شده؛ و زرتشت به قوه‌الاهی محفوظ ماند و آن آتش بر زرتشت سرد و سلامت گردید و زرتشت در میان خاکستر به خواب رفته بود.»^۴

اشراق و نور

حکمت خسروانی، فلسفه اشراق و عرفان نوری از ایران زمین به یونان رسیده و همواره سه اصل زرتشتی: گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک، همان حکمت و عرفان شده است. چنان که حکمای ایران از بوعلی سینا و سهروردی تا دیگران، حکیم را به همین معنی معرفی کرده‌اند.

۱- همان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲- همان، ج ۲، ص ۴۲.

۳- همان، ج ۲، ص ۵۸.

۴- همان، ج ۲، ص ۳۶۸.

سهروردی در حکمة الاشراق به صراحت این حکمت عرفانی را از زرتشت دانسته است. می‌گوید: «کسی که این سخنان را باور نمی‌دارد، بر او بادکه روی در ریاضات بیاورد و از پیران وارسته یاری بخواهد، شاید نوری بر دل او بتابد، و نور فروزان را در عالم جبروت ببیند، و ذوات و اشخاص ملکوتی را ببیند و انواری که هرمس و افلاطون دیده‌اند بنگرد و تابش‌های مینوی یعنی روحانی را ببیند، چنان که حکیم دانشمند پیشوای کامل، زرتشت آذربایجانی از آن انوار خبر داده است در کتاب زند آنجا که می‌گوید: جهان بر دو بخش است: جهان مینوی که عالم نورانی و روحانی است و گیتی که مراد از آن جهان ظلمانی و جسمانی می‌باشد.

و چون نور فیض دهنده و تابنده از عالم بالا بر نفوس فاضله به آنان نیروی درخشش و رای می‌بخشد و مانند آفتاب می‌درخشد، و این نور را به پارسی پهلوی «خره» می‌نامند، و چنان که زرتشت گفته است، خره نوری است که از ذات پروردگار می‌درخشد، و به وسیله همین نور آفریدگان برخی بر برخ دیگر فرمانروائی می‌کنند و هر یک از آفریدگان پروردگار به نیروی آن نور می‌تواند کار یا هنری انجام دهد و بخشی از این نور که ویژه پادشاهان دانشمند می‌باشد. آنرا «کیان خره» می‌گویند. و رای تابش‌های مینوی را سرچشمه خره قرار داده و گفته است که خره و خرد یعنی تابش‌هایی که زرتشت از آنها خبر داده است و پادشاه راستگو، کیخسرو مقدس آن تابش‌ها را در عالم خلسه دید، چنان که در الواح گفته است، پادشاه پیروزگر کیخسرو اسپتمان مراسم تقدیس و نماز را به جای آورد و پدر مینوی او را به سخن آورد و روان او به جهان مینوی بالا رفت...»^۱

در این متن به روشنی دین زرتشت را دارای جنبه عرفانی قوی معرفی می‌کند، زیرا دیدار نور را منوط به سیر و سلوک عرفانی و پیروی از پیر دانسته و این مطلب را از زرتشت می‌داند. در ضمن بیان می‌دارد که نظریه «مُثُل» و «پادشاه حکیم» افلاطون از زرتشت گرفته شده و پیش از او در ایران باستان این دو نظریه وجود داشته است. در ضمن، او حکمة الاشراق را بیشتر عرفانی می‌داند که می‌گوید: «فلسفه اشراق براساس ذوق و کشف و شهود بنیاد گردیده است».^۲ حکمت پارسی را نیز با همین بیان کشف و شهودی می‌داند. چنان که پایه‌گذاران این عرفان را

۱- حکمة الاشراق، سهروردی، ص ۳۷۲.

۲- همان، ص ۱۹.

کیومرث، طهمورث، فرشاد شیر، بوذرجمهر، فریدون، کیخسرو و بالاخره زرتشت معرفی می‌کند. فلسفه سیاست زرتشتی نیز از همین نکته سرچشمه می‌گیرد که مفصل است. زرتشت گفته: «سوختم... نور در پوست من درآمد...»^۱ همین بیان را در منابع دیگر نیز می‌خوانیم. در کتاب تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی آمده: «پارسیان می‌گویند: زرتشت از میانه شعله‌های بزرگ نمودار شد و برایشان سخن گفت و دعوتشان به راستی و درستی کرد»^۲. این مطلب همان نکته‌ای است که در عرفان ایرانی و اسلامی ادامه می‌یابد و مولانا می‌گوید:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم، پخته شدم، سوختم

این همان آتشی است که حافظ می‌گوید:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست^۳

و این آتشی که زرتشت در آن تجلی کرده و برای او ظهور نموده و قابل ستایش است، همان آتش مولانا در مثنوی است:

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد^۴

این آتش زرتشتی در عرفان جمالی به عنوان «عشق» بروز می‌کند و معنای اصلی خود را در این جایگاه می‌یابد و عارفان ایرانی به خوبی مقصود و منظور زرتشت را دریافته‌اند و به این آتش عشق رسیده‌اند که:

آتش عشقست کاندر نی فتاد جوشش عشقست کاندر می فتاد^۵

۱- نزهة الارواح و روضة الافراح یا تاریخ الحکما، ص ۲۱۵.

۲- تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، ص ۲۲۱.

۳- دیوان حافظ، غزل ۲۴، ص ۲۴.

۴- مثنوی معنوی، د: ۱، ب ۱۰ و ۹.

۵- همان، ج ۲، ص ۵۸.

هنگامی که زرتشت به نزد گشتاسپ می‌رود، آتشی را در دست دارد که ادعا می‌کند از بهشت آورده اما او را نمی‌سوزاند. این آتش گرمای عشق بوده که همواره به صورت خرد، دانش، عدالت و مانند آن بروز می‌کرده است. این گفته‌ها از اوستا سرچشمه می‌گیرد که آتش را منسوب به زرتشت دانسته و آذر اهورمزد یا آذر پسر اهورمزد را آورده است. به گفته اقبال، این مطلب عرفانی است. آن هم مربوط به عرفان جمالی ایرانی که متأثر از دین زرتشت هستند: «در نظر اصحاب جمال، حقیقت نهایی چیزی جز جمال سرمدی نیست. جمال سرمدی به اقتضای ذات خود، در پی آن است که روی خود را در آیینۀ جهان بنگرد. از این رو جهان، نگار یا عکس جمال سرمدی است... صوفیان ایرانی به اقتضای اصل زرتشتی خود، این عشق جهان‌گیر را آتش مقدس نامیدند که جز خدا، همه چیز را می‌سوزاند».^۱ به همین دلیل در دین زرتشت آب و آتش و زمین که نماینده نور، جلوه حق و مادر عشق و زندگی هستند، مقدس و قابل پرستش می‌باشند. آب روشنایی است چون پاک و نور است و پشت سر مسافر می‌ریزند تا با پاک‌ی و پیروزی همراه باشد.

اینکه عارفان و صوفیان ایرانی بر آب راه می‌روند، حکایت از عروج به ملکوت و اشراق و شهود معنوی که از طریق نور و روشنی راه از بیرا پیدا می‌شود. «در بخش بیست و یکم از ذات سپرم پیش از آن که وُهومن، بارقه نور و تجلی اهورامزدا، به زرتشت ظاهر شود، پیامبر در آب می‌رود. به موجب زند بهمن یسن (۳/۵۸) هنگامی که زرتشت از اهورامزدا طلب خرد و دانش والای الهی می‌کند، خداوند، آن خرد همه آگاهی Xradōi. Harvisp-āgāhī (دانش خدایی) را به شکل آب به زرتشت می‌دهد که بنوشد... که شیخ اشراق در کتاب حکمة الاشراق چنین یاد می‌کند: «خبر داده است حکیم دانشمند و پیشوای کامل، زرتشت در کتاب زند - آن جا که می‌گوید: جهان تقسیم می‌شود بر دو بخش - جهان مینوی که عالم نورانی و روحانی و گیتی که عالم ظلمانی و مادی است و نور، روشنی یا آتش چیست؟ ... نور فیض‌دهنده و تابنده از عالم بالا بر نفوس فاضله و به آنان نیروی درخشش و عقیده می‌بخشد و مانند آفتاب می‌درخشد و این نور را به پهلوی خُرّه می‌گویند و چنان که زرادشت گفته است، خُرّه نوری است که از ذات پروردگار می‌درخشد و به وسیله همین نور آفریدگان برخی بر

۱- سیر فلسفه در ایران، محمد اقبال لاهوری. ترجمه امیرحسین آریان‌پور، ص ۸۶.

برخی دیگر برتری می‌یابند، و هر یک از آفریدگان خداوند به کمک آن نور می‌تواند مصدر کاری شود»^۱.

این آتش پارسی هنور می‌گدازد و با شعله گرم خود، عشق و عرفان و ادب را به جهانیان عرضه می‌دارد. این انوار و اشراق‌ها به نورالانوار می‌رسد که همان فرّ و خُره زرتشتی باشد و کیخسرو در حالت خلسه به دیدار با این انوار رسیده و دیگر عارفان ایرانی نیز از شهود چنین انواری خبر داده‌اند. آب و آتش و خاک در دین زرتشتی مقدّس هستند اما تنها نماد و سمبل عروج معنوی نیستند، بلکه ظاهر از باطن جدا نیست. همین آب و آتش و خاک نیز محترم هستند، زیرا بدون عبور از مرحله پایین‌تر نمی‌توان به مرتبه بالاتر رسید. و به گفته بزرگان عرفان جمالی «المجاز قنطرة الحقیقة» به همین دلیل زرتشت پیش از سفر آسمانی خود را با آب غسل و شست و شو می‌کند در آیین مهر هم همین غسل را داریم که در جهان اسلام هم وضوی زرتشتی و غسل آن ادامه می‌یابد.

در زات سپرم بخش ۲۱ و یسنا ۱۶-۴۳/۷ در مورد تجلی نور به زرتشت در گائاها و از زبان خود پیامبر آمده که چون زرتشت از آب درمی‌آید و جامه می‌پوشد، و هومن امشاسپند بر او نمایان می‌گردد به چهره یک مرد نیک چهر و زیبا، روشن و تابنده، جامه‌ای در تن که همه از نور، و خود نیز نور محض بود. از زرتشت پرسید کیستی؟ از چه تباری، به چه چیز کوشایی؟ پاسخ می‌گوید که زرتشت سپیتمان هستم. در جهان کوشا می‌باشم برای دست یافتن به پارسایی، و آرزویم آن است که به قرب خداوند برسم. این مطلب حکایت از دیدار با معشوق معنوی است که در میان عارفان ایرانی شواهد و نمونه‌های فراوان دارد. نمونه این گفتگو را در قرآن بین خدا و حضرت موسی (ع) می‌بینیم.

زرتشت در گائاها بیان‌هایی عرفانی دارد مانند این که می‌گوید: «و تو را پاک شناختم ای مزداهورا آن گاه که بهمن به سوی من آمد و از من پرسید: کی هستی و از کدام کس هستی؟ با کدام نشان در روزهای پرسش زندگی، خویش و خودت را خواهی شناسانیدن. آن گاه بدو گفتم: نخست؛ منم زرتشت هر چند که بتوانم، به درستی دشمن دروغ پرست و پناه نیرومند پیرو راستی خواهم بود. تا این که در آینده کشور دلخواه (= مدینه فاضله) را دارا گردم، تا هنگامی که ای مزدامی ستایم و می‌سرایم.

۱- حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۵۰.

و تو را پاک شناختم ای مزدا اهورا، آن گاه که بهمن سوی من آمد در پرسش: از چه چیز خواهی که خود را بازشناسی؟ (در پاسخ گفتم): با آن دهش نماز نزد آتش تو، تا هنگامی که بتوانم به راستی (آشَه) خواهم اندیشیدن.^۱

یکی از تأثیرپذیری‌های روشن سقراط و افلاطون و ارسطو از زرتشت همین ماجرای «خودشناسی» است. در اندیشه‌های افلاطون به موارد دیگری از مبانی زرتشتی می‌رسیم که به تحقیقی جداگانه نیاز دارد. اما موضوع «مکاشفه» و دیدار با پیر و مرشد که در عرفان اسلامی و ایرانی جایگاهی خاص دارد نیز از همین مورد در دین زرتشت سرچشمه گرفته است. مانند مکاشفه سهروردی با ارسطو که گفت و گویی مفصل است و شبیه به گائاهاست.^۲ چنان که اندیشه‌های مدینه فاضله، حاکم حکیم، فلسفه نور و صدور کثرت از وحدت را از زرتشت گرفته‌اند.

در حدیثی از حارثه نقل شده که به پیامبر اسلام (ص) گفت: «به عرش خدا می‌نگرم آشکارا. و پیامبر گفت: او بنده‌ای است که خداوند دلش را روشن نموده است». ^۳ و روایات فراوانی درباره معراج پیامبر اسلام (ص) که بسیار به گفته‌های زرتشت نزدیک است. در روایتی دیگر می‌خوانیم که پیامبر اسلام (ص) می‌گوید: «من پروردگارم را در نیکوترین صورت دیدم». ^۴ در قرآن مجید و سوره انعام ماجرای دیدار ابراهیم با ملکوت آمده است.

روزبهان بقلی شیرازی (متوفی ۶۰۶ هـ. ق) چندین مکاشفه از خود نقل می‌کند که شبیه به همین موارد است که ادعا می‌کند حق را مشاهده کرده که با هزار جمال بر او ظاهر شده و شرح آنها را در کشف الاسرار و مکاشفات الانوار و عبهر العاشقین آورده و مواردی از آن گویی الگوبرداری از زرتشت است. بهاء ولد (متوفی ۶۲۸ هـ. ق) در کتاب «معارف» خود چندین مشاهده را نقل می‌کند که به نوعی ترجمه گفته‌های زرتشت به نظر می‌رسد. موارد آنها در عرفان اسلامی و ایرانی فراوان است و نشان می‌دهد که اندیشه‌های زرتشتی به روشنی در دوارن اسلامی به حیات خود ادامه داده است.

۱- گائاه، یسنا ۹-۴۳/۷، گزارش پور داوود.

۲- مجموعه مصنفات سهروردی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- اللمع فی التصوف، ابونصر سراج طوسی، ص ۴۴۶.

۴- المعراج، ابوالقاسم قشیری، ص ۱۴۴.

نور و ظلمت از ارکان جهان‌بینی زرتشتی است که در عرفان اسلامی به نحوی گسترده ادامه یافته، تضاد و جنگ بین خوبی و بدی از مهم‌ترین مبانی عرفانی است که چگونگی خلقت و پیدایش هستی و قوانین حاکم بر جهان را بیان می‌دارد. به قول مولانا:

چون مراد و حکم یزدان غفور بود در قدمت، تجلی و ظهور
بی‌ضدی، ضد را نتوان نمود و آن شه بی مثل را، ضدی نبود...

این موضوع در عرفان ابن عربی و در حکمت ملاصدرا و دیگران جایگاه خاصی دارد. اما نخستین بخش از این دوگانه‌ها نور است که در اسلام هم خدا نور است و پیامبر اسلام نیز سراج و نورافشان و بلکه نور این پیامبر از ابتدای هستی تا انتهای آن قابل پی‌گیری است. در عرفان اسلامی و ایرانی نیز به پیروی از اندیشه‌های عرفان زرتشتی همواره خواسته‌اند از چاه غربت غربی نجات یافته و از زمین و مادیات به سوی معنویت و آسمان که همان شرف نور باشد پرواز کنند. این سیر و سلوک عرفانی نیز همواره به راهنمای یک مرد نورانی بوده که همان پیر و مرشد باشد.

همان گونه که سهروردی می‌گوید: «صادر اوّل در حکمت اشراق، از نورالانوار، بهمن یا وُهومنه زرتش است و این صادر نخست به صورت نوری عظیم بر زرتشت جلوه کرده و به نمایش درمی‌آید. در اساطیر عرفانی مانوی، در پیکار عظیمی که در کیهان رخ می‌دهد، ذرات نور اسیر دیوان می‌شوند و وجود آدمی ترکیبی از ظلمت ماده است که با ذرات نور درآمیخته و وظیفه آدمی است تا در مراحل سلوک، با آدابی ویژه بکوشد که این نور در بند زندان تن را تعالی بخشیده و آزاد کند تا همه نور شده و به مبدأ، یا به اعتبار حکمت خسروانی آنغز - را چنگه یا نورالانورا به پیوندند». ^۱ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چون هستی نوری از هستی آفرین و نورالانوار است، پس نورها نیز تقسیم می‌شوند به نورهای مادی وحی و نورهای معنوی و عقلی و یا به تبعیت از اینکه هستی به سه طبقه عقلی، نفسی و شهودی قابل تقسیم است. نورها نیز به همین ترتیب قابل تقسیم می‌شوند که در آثار

۱- حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۹۱.

سهروردی به بهترین شکل بروز دارد. اهورامزدا که نور محض است و نور اقرب یا بهمن از او سرچشمه می‌گیرد و پس از آن نور قاهر و دیگر امشاسپندان هر یک از دیگری نور می‌گیرند. در عرفان زرتشتی، نور سرچشمه وحدت است و بلکه وجود و نور یکی هستند که در فلسفه و عرفان سهروردی و ملاصدرا با نام‌های مختلفی و در محتوایی واحد بیان شده‌اند. اما ثنویت مینوی و گیتیانه، این جهان و آن جهان، مادی و معنوی، حسی و عقلی و مانند آن همان است که افلاطون از زرتشت آموخت و عالم مثال و جهان نورانی و مینوی را از فروهر گرفت و همین فاصله بین آسمان و زمین نیاز به عبور دارد و سیر و سلوک عرفانی آموزش راه‌یابی به آسمان و از کثرت به وحدت رسیدن است که با کمک از نور رهنمای معنوی قابل عبور است. زرتشت، پیامبر، حکیم و عارفی اشراقی بوده است. گفته‌ها و مطالب خود را با استفاده از زبان رمز و به سبک عارفان نوشته و همواره حکیمان و بزرگان حکمت اشراقی از او بهره برده و به گفته‌های او استناد کرده‌اند. در کتاب نزهة الارواح، شهر زوری (متوفی ۶۸۶ هـ. ق) درباره زرتشت از زبان خودش می‌گوید: «من مردی بودم از اهل آذربایجان ... به خدمت عرش فورس (عرش حکیم) رسیدم و مصاحب گردیدم، و اوتارک دنیا بود، پس حکمت را از او وارث شدم و آبتن شد مزاج من ازو، که چگونه اجسام فلکی، اجسام مرکزی را که ما در آن میانیم تدبیر می‌نماید. پس چون رسیدم به دور زحل اوسط، نور درآمد در پوست من - از برای آنکه طالب دلو بود، و زحل مربی و ولی آن. نفس من اقتدار پیدا کرد، بر مناجات نور خالص ... پس در این هنگام رفتم به طرف مشرق، پس آدم پیش رستم که سید آزادگان در آن شهر بود، و عرض کردم بر او دین را»^۱.

از گفته‌های منابع قدیمی چون دینکرد و زات سپرم و زراتشت نامه روشن می‌شود که زرتشت از دوران نوجوانی پیرو مرادی عرفانی داشته که نام او «بُزین» بوده است. چنان که در نقل قول از او آمد، «مناجات و نیایش زرتشت برای نور خالص و محض است. این نور بر اثر تفکر و اندیشه، با راهنمایی پیر و مراد حاصل می‌شود. نفس را منبسط کرده و می‌گشاید تا پذیرای درک حقایق و راهبری جامعه و تابش بدان باشد، تا جایی که متصل می‌شود به مشتری (= اهورمزد) یعنی خداوند بزرگ ...».

۱- نزهة الارواح و روضة الافراح یا تاریخ الحکما، ص ۲۱۶.

اشاره به مشرف شدن پیامبر به نور خالص است. فرستاده خداوند، و هومن، که از ملایک بزرگ است به صورت ستونی عظیم از نور به زرتشت نازل می‌شده و دانش خدایی از طریق این نور به پیامبر منتقل می‌گردد. چون در فراز آسمان به بارگاه اهورامزدا می‌رسد، آن جا نیز جز روشنایی بی پایان چیزی ملاحظه نمی‌کند. پس: بی‌دانشی، کثری و دیوان و دیومنشی را با همین نور که همان روشنی تجلی خدایی و دانش و نیک منشی (= و هومن) است آتش زده و می‌راند. به وضوح نور محض دانش، اشراق و شهود، تهذیب و راستی نظم و قانون و سرانجام تجلی خدایی است.^۱

نور از مشترکات دین اسلام و زرتشتی است چنان که در ادیان دیگر نیز همین نقش را دارد. خدا نور است چنان که در قرآن مجید هم آمده و این نوری که زرتشت را فراگرفته به همان خرد و دانش، آتش مقدس، نور الهی و تجلی یزدانی معنا می‌شود که در مجموع شهود و اشراق باطنی را شامل می‌گردد. این آزمایش آتش که برای زرتشت نقل کرده‌اند (زات سپرم، فصل ۱۰) آزمایش ایزدی بوده که مانند ابراهیم، آتش بر او گلستان شده است.

از میان ایزدان ایران باستان که هندو ایرانیان برای آن‌ها عبادت می‌کردند، ایزدی به نام «ویو» وجود داشته که در عرفان اسلامی و در دوران بعد از اسلام به نحوی چشم‌گیر حضور داشته است. «ویو موجودی اسرارآمیز است که در ریگ ودا وی را «جان ایزدان» خوانده‌اند و ایرانیان، گویا او را دم حیات می‌دانسته‌اند که تا این دم را نگاه می‌دارد، سودبخش است، ولی آن دم که آن را بازمی‌گیرد، دهشتناک خواهد بود».^۲

این دم یا نفس رحمانی بخشی مهم از اندیشه‌های عرفانی است که در عرفان اسلامی و ایرانی نقشی تعیین‌کننده یافته و براساس چنین دیدگاهی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی خاصی در متون عرفانی ارائه گردیده است. همین نفخه الهی و دم مسیحایی است که زرتشت را زنده می‌کند و از فرش به عرش و از خاک به افلاک می‌رساند و نمونه این تأثیر معراج زرتشت است.

در متون پهلوی و زات سپرم ماجرای معراج زرتشت آمده است که این ماجرا در شهودهای معنوی عرفان اسلامی ادامه یافته و کشف و شهودهایی مشابه عرفای ایرانی داشته‌اند که متأثر

۱- حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۳۳.

۲- زردشتیان: باورها و آداب دینی آن‌ها، مری بویس، ترجمه عسکر بهرامی، ص ۲۹.

از این معراج است. زرتشت در سی سالگی به جایی می‌رود که جشن بهار بد گرفته‌اند، در اردیبهشت به کنار رود «دائی تی» می‌رود برای انجام مراسم هوم سای و در آن روز غسل می‌کند. «آنگاه که از آب به درآمد، امشاسپند و هومن باشکوه و عظمت بر وی نمودار شد که نه برابر زرتشت بود و جامه‌یی از نور بر پیکر داشت و پیکرش خود روشنایی بود. پرسید از زرتشت که: کیستی و تبارت کدام است و چه کام و آرزو داری و به کدامین کار مشغولی؟ گفت که: من زرتشت هستم پسر سپی تامه spitāma در زندگی به پرهیزگاری بیش از همه آرزومندم و خواستم آن است که چنان باشم که ایزدان راهنمایم باشند به پاک‌ترین زندگی.

وهومن به زرتشت گفت: اینک فرازت برم به انجمن مینویان [معراج بارگاه اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان] و امشاسپندان. هر چندی از راه را که بهمن با نه گام می‌پیمود، زرتشت با نود گام می‌رفت. سرانجام انجمن هفت امشاسپند. و بیست و چهارگام به آن انجمن مانده، ایستاد و روشنایی بزرگ و باشکوهی را ملاحظه کرد. اما آنچه که نگاه کرد، سایه خویش را ندید. جایگاه انجمن و کاخ نشستگاه امشاسپندان به سوی خاور مشرق، خراسان در ایران و بیج Airyanan Vaeja و امشاسپندان و به جایی نشست که از آن پرسندگان بود.^۱

چنین معراجی نه تنها برای پیامبران دیگر که برای عرفای بزرگ اتفاق افتاده است. بایزید بسطامی و روزبهان بقلی شیرازی در کشف الاسرار خود از چنین مشاهده‌هایی گزارش داده و شبیه به آن را بهاء ولد و سهروردی و دیگران نقل کرده‌اند و در ادبیات عرفانی جایگاهی خاص دارد و گویی همگی از الگوی زرتشت پیروی کرده‌اند.

عارفان ایرانی و مسلمانان بیش از دیگر اندیشمندان به عرفان زرتشتی و حکمت اشراقی آن پی برده و از آموزه‌های آن در پایه‌ریزی اصول عرفانی استفاده نموده و بلکه همان حکمت معنوی را در ادبیات فارسی به زبان‌های مختلف بیان کرده‌اند.

برخی چون حافظ شیرازی به روشنی این مطلب را بیان کرده‌اند:

بلبل زشاخ سرو به گل‌بانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

ادبیات عرفانی فارسی مایه‌های عرفانی خود را در قالب واژه‌های آتش، آتشکده، مهر، نور، روشنایی، خورشید، مغ و مانند آن بیان کرده‌اند.

۱- آیین‌های مغان، هاشم رضی، ص ۳۲۹.

هفت ایزدان، امشاسپندان یا هفت نور اسپهبدی که هستی را اداره می‌کند و در حکمت به آن مُثل عقلی می‌گویند در عرفان ایرانی به نام هفت وادی و هفت منزل و مرحله عرفانی دانسته شده که سالک باید از این هفت مرتبه بگذرد تا به خدا یا نورالانوار برسد. عطار در منطق‌الطیر خود را با استفاده از همین اندیشه زرتشتی و با استفاده از اسطوره‌های آن چون سیمرغ این تطبیق را به زیبایی انجام داده است. همین اقدام را بوعلی سینا در رساله الطیر خود از دیگران جلوتر رفته و به روشنی همان مضامین زرتشتی را آورده است. امام محمد غزالی نیز رساله الطیر خود را به همین مضمون نوشته بود.



منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، ۱۳۷۴، تهران، انتشارات سمت.
- ۳- بویس، مری، زردشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها، ترجمه عسکر بهرامی.
- ۴- پاشایی، ع، بودا، ۱۳۸۳، تهران، نشر نگاه معاصر.
- ۵- پورداد، گاتاها، یسنا، کوشش بهرام فره‌وشی، ۱۲۲۷، تهران، انتشارات انجمن ایران‌شناسی.
- ۶- پیترز، اف. ئی، یهود، مسیحیت و اسلام، ترجمه حسین توفیقی، ۱۳۸۴، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ۷- تاج‌بخش، احمد، تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام، ۱۳۸۱، تهران، انتشارات یادواره کتاب.
- ۸- دهباشی، علی، تحفه‌های آن جهانی، مجموعه مقالات، ۱۳۸۲، تهران، انتشارات سخن.
- ۹- رضی، هاشم، آیین‌های مغان، ۱۳۸۲، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۰- رضی، هاشم، متون شرقی و سنتی زرتشتی، ۱۳۸۴، تهران، انتشارات بهجت.
- ۱۱- رضی، هاشم، حکمت خسروانی، ۱۳۸۴، تهران، انتشارات بهجت.
- ۱۲- سراجطوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، نیکلسون، ۱۹۱۴ م، چاپ تهران.
- ۱۳- سهروردی، مجموعه مصنفات سهروردی، ۱۳۵۹، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ۱۴- شهرزوری، محمد، نزهة الارواح و روضة الافراح یا تاریخ الحكماء، ۱۳۶۵، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۵- شهرمدان بن ابی‌الخیر، نزهت نامه علائی، تصحیح فرهنگ جهانپور، ۱۳۶۲، چاپ تهران.
- ۱۶- فرغانی، سعیدالدین، مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض، ۱۳۹۸ ق، چاپ تهران.
- ۱۷- عین‌القضات همدانی، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، ۱۳۷۳، تهران، نشر کتابخانه منوچهری.
- ۱۸- کاویانی، شیوا، روشنان سپهر اندیشه، ۱۳۷۸، تهران، انتشارات کتاب خورشید.

۱۹- لاهوری، محمد اقبال، سیر فلسفه در ایران، ترجمه امیرحسین آریان پور. ۱۳۶۰، تهران، انتشارات امیرکبیر.

۲۰- میبدی، احمد، تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۳، تهران، انتشارات اقبال.

۲۱- مشرف، مریم، نشانه‌شناسی تفسیر عرفانی، ۱۳۸۴، تهران، نشر ثالث.

۲۲- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، ۳۸۲، تهران، انتشارات ثالث.

۲۳- مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات ثالث.

24- Tauler, Josef schmidt, Introduction, in Johannes Tauler, sermons, Maria shrady, Newyord and Mahwah, NJ, Paulist press, 19 85.

25- Richard Rolle, The Fire of Love, clifton wolters (ttans.), Harmondsworth, Baltimore and victoria, Penguin, 1972.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی